

پرده نقره‌ای

فاطمه معتمدآریا بهترین بازیگر زن جشنواره «سان فرانسیسکو» شد



فاطمه معتمدآریا، عنوان بهترین بازیگر زن جشنواره «سان فرانسیسکو» برای بازی در فیلم سینمایی «بنفشه آفریقایی» را دریافت کرد. به گزارش ایلنا، فیلم سینمایی «بنفشه آفریقایی» به کارگردانی مونا زندی حقیقی و تهیه کنندگی علیرضا شجاع‌نوری موفق به دریافت ۴ جایزه از چهاردهمین دوره جشنواره فیلم‌های ایرانی‌سان فرانسیسکو شد. در فهرست برندگان که جشنواره بین‌المللی سان فرانسیسکو اعلام کرده است: مونا زندی حقیقی بهترین کارگردانی، فاطمه معتمدآریا بهترین بازیگر زن، حمیدرضا بابایی، بهترین فیلمنامه و بنفشه آفریقایی عنوان بهترین فیلم این جشنواره را از آن خود کردند. «بنفشه آفریقایی» که سال گذشته در ایران به صورت آنلاین اکران شد، پیش از این در فستیوال‌های آمریکایی دیگری چون آتلانتا، بوستون، هیوستون، تگزاس، سن لوئیس و فینیکس نیز حضور داشته و به نمایش درآمده است. «بنفشه آفریقایی» دومین ساخته‌مونا زندی حقیقی است که پیش از این فیلم سینمایی «عصر جمعه» را ساخته بود.

تجسمی

نظری بر نمایش آثار پانته‌آرحمانی در گالری اعتماد



نمایشگاه آثار پانته‌آرحمانی با عنوان «در حیرت پرند» در گالری اعتماد برگزار شد. به گزارش هنرآنلاین، رحمانی در این مجموعه آثار نقاشی، طراحی و حجم را به نمایش گذاشت که منتخبی از دوره‌های مختلف کاری اوست. انسان، پرند و طبیعت موضوع اصلی کارهای رحمانی هستند که هر کدام به صورت مجزا و یا در کنار یکدیگر، یک اثر هنری را شکل داده‌اند.

انسان در این آثار چند موقعیت مشخص دارد. در بعضی از نقاشی‌ها آدم‌هایی را می‌بینیم که در حال شنا دریا هستند، اما مشخص نیست که برای تفریح به دریا رفته‌اند یا بر اثر سانحهای مانند غرق شدن کشتی به آب افتاده‌اند. در این چهره‌ها نشانی از سادی دیده نمی‌شود و شاید همین موضوع به همراه بدن‌هایی که در ساحل دیده می‌شوند، حدس دوم را تقویت کند و یادآور غرق شدن قایق‌های مهاجران باشد. دریا و آدم‌ها بلکه‌های رنگ و خطوط اکسیر سیو به نمایش درآمده و عدم پرداخت جزئیات باعث شده است پیوندی میان آب و آدم به وجود آید. در نقاشی‌های رحمانی استفاده از رنگ‌های رقیق و سرد و خاکستری، فضایی خیالی به وجود آورده است. زمینه‌های خالی که با تاش‌های رنگی پوشیده شده‌اند بیش از پیش سوژه را از واقعیت جدا کرده و آن را به عالم خیال می‌برند. این تصاویر که از ذهن نقاش باز جهانی دیگر به عینیت درآمده‌اند، با وجود تفاوت‌هایی که دارند، دارای پیوستگی و ارتباط معنایی هستند و مخاطب را با دنیای شخصی و تجربیات او روبه‌رو می‌کنند.

رحمانی در مجسمه‌ها نیز همین مسیر را در پیش گرفته و سوژه‌های قبلی خود را به صورت حجم‌هایی با شکل و شمایل متفاوت ساخته است. آدم‌ها و پرندگان به صورت ترکیب بی‌شمار شبکه‌های منظم دیده می‌شوند و کنار هم نشستن این شبکه‌های توخالی است که فرمی نه چندان واقع‌گرایانه را برای آن‌ها به وجود آورده است.

نمایش «تنیدن» رضا قنبرزاده فرید تلاشی است برای نشان دادن چهار شکل مرگ در جایی که کارگردان/نویسنده مکانش را زیر لایه‌های شهر می‌نامد. در معرفی نمایش نوشته شده است «تنیدن روایت چهار قصه است در لایه‌های زیرین شهر که شده‌اند وطنین صداپشان برای هیچ گوشی شنیدنی نیست.»

و مرد» برای خودمان باقی نگذاشتیم. مرگ عادی شده و مرگ آگاهی جایش را به هر نوع آگاهی کاذب داده است. تلاش برای بقادر نمایش «تنیدن» زمانی برای من بی‌حس از مرگ دیگران، بی‌معنا می‌شود که نمی‌دانم مرگی در دناک دارم یا آسوده. دیدن مرگ دیگر برایم تراژدی نیست، پس نمایش «تنیدن» هم مر اتکان نمی‌دهد. فارغ از هر ضعف و قوتی در شکل نمایش که قصد بیانش را اندازم، به نظر می‌رسد مواجهه با مرگ، آن هم چنین کلیشه‌ای – مثل قتل ناموسی، خلاص شدن از شر همسر و ...- دیگر محلی از اعراب ندارد. در جهان بکتوار امروز، مرگ معناباحتر از این حرف‌هاست. کما اینکه مرده‌ای بی کفن و دفن گوشه خیابان، بر ایمان هیچ معنایی را متبادر نمی‌کند، جز دور شدن حذر کردن از نزدیکی از آن. این تصویری است که شاید روزی ما را هم در خود ببлед. آپاراتوسی که خودمان ساختیم و باید از آن لذت ببریم.

دختر مجاهد خلقی گرفتار شده در پناهگاه/قتلگاهی می‌تواند در هر شهر و هر زیر لایه‌ای تعریف شوند؟ نسبت تاریخی میان این دودختر با خواهر و برادر درگیر باموضوعی ناموسی چیست؟ آیا ناموس تنها در زیر لایه شهر تعریف می‌شود؟ آیا آن بازاری ثروتمند بنزسوار، که شاید در لایه‌های رویین جامعه به سر می‌برد، درگیر امر ناموسی نمی‌شود؟ آیا تجاوز به عنف امری زیر لایه‌ای است و کشتن متجاوز در زیر لایه رخ می‌دهد؟ چرا مردی که قصد قتل زن خویش دارد باید در زیر لایه قرار گیرد؟ به نظر می‌رسد زیر لایه در اینجا هیچ تعریفی ندارد، جز همان امر سمبولیک، اینکه جامعه فروپاشیده شهری را زیر لایه تعریف کنیم، در گام بعدی برایم این پرسش مطرح می‌شود چرا این روایت‌ها و رای تارهای تنیده شده عنکبوت است؟ برایم مشخص است این نگاه سمبولیک دلالت بر ناپیدای ماجراهایی از این دست است. برای مثال روایت نهایی گیر افتادن دودختر و مواجهه عن قربیشان با مرگ می‌تواند فراسوی تارهای عنکبوت نمادین رخ دهد؛ اما قتل ناموسی نیز چنین ویژگی دارد؟ صفحات حوادث روزنامه‌ها پر است از این رویدادهای تلخ، شاید طبقه اجتماعی خاصی بیش از دیگری تکرار شود؛ اما تلخی این رویدادها بیش از طبقاتی بودن، انسانی است، همانند نمودارهای مرگ کرونا که محصول دست انسان است و در بازی تکثیرش دیگر نه طبقات اجتماعی که زیست شهری عمومی دخالت می‌کند. مرگ از قضای بیش از هر زمانی شنیدنی است و از شنیدن بسیار بدن ما را سر کرده است. مابی خیال از مردن بی‌شمار انسان در دو سال گذشته، چیزی جز «آه، فلائی هم کرونا گرفت



بدل به پیکسل‌های بی‌شمار می‌شوند و روی صفحات مانیتور برای لحظاتی می‌درخشند. حتی مشخص نیست مردگان خفته پشت نمودار جوانند یا پیر. همه گویی در یک گور مشترک تلنبار می‌شوند. از دید هنرمند هنوز مرگ همان وحشت «ویتسک» است. کارگری که در پی تجاوز از باب، دست به قتل می‌زند یا برای خلاصی از وضعیت روانی، زنش را به کام مرگ می‌کشد. «تنیدن» هنوز دلبسته گذشته است و با مرگ چون دیروز بر خورد می‌کند. اما برایم این پرسش مطرح می‌شود که عبارت تعبیه شده برای خلاصه نمایش تا چه میزان می‌تواند درست باشد یا اینکه تا چه میزان می‌تواند محسوس در نمایش باشد. آیا همه داستان‌های مطرح شده در زیر لایه‌های شهر رخ می‌دهد؟ کدام شهر؟ آیا دو

مکانش را زیر لایه‌های شهر می‌نامد. در معرفی نمایش نوشته شده است «تنیدن» روایت چهار قصه است در لایه‌های زیرین شهر که زیر تارهای عنکبوت تنیده شده‌اند و طنین صدایشان برای هیچ گوشی شنیدنی نیست.» خلاصه چیزی متفاوت از تراژیک نیست، جدال بر سر زدن یا زدن و اکسن یا رعایت کردن و نکردن خبر از پایانی برای تلاش‌های بشر مبنی بر بقای بیشتر است. روزگاری در کتب درسی عشق به جاودانگی مثالی برای اثبات معاد بود؛ اما کرونا و متعلقاتش جاودانگی را در چیز دیگری تعریف کرد. بشر جاودانگی را همچون مرگ مصرف می‌کند. با چنین دیدگاهی یا تماشای چهار پرده در باب مرگ نشستم. نمایش «تنیدن» رضا قنبرزاده فرید تلاشی است برای نشان دادن چهار شکل مرگ در جایی که کارگردان/نویسنده

است که ما را در خود هضم کرده است. این روزها مرگ چیزی بیش از استوری گذاشتن نیست. هر بار که پیام دوستی در باب و اکسن، مرگ و کرونا و آن همه نمودارهای رنگارنگ مملو از داده‌های بی‌خاصیت را می‌بینم، برایم بیشتر مسجل می‌شود دیگر مرگ امری تراژیک نیست، جدال بر سر زدن یا زدن و اکسن یا رعایت کردن و نکردن خبر از پایانی برای تلاش‌های بشر مبنی بر بقای بیشتر است. روزگاری در کتب درسی عشق به جاودانگی مثالی برای اثبات معاد بود؛ اما کرونا و متعلقاتش جاودانگی را در چیز دیگری تعریف کرد. بشر جاودانگی را همچون مرگ مصرف می‌کند. با چنین دیدگاهی یا تماشای چهار پرده در باب مرگ نشستم. نمایش «تنیدن» رضا قنبرزاده فرید تلاشی است برای نشان دادن چهار شکل مرگ در جایی که کارگردان/نویسنده

کتاب

مروری بر ۴۰ سال تأملات استاد اسلامی ندوشن درباره ایران و نقش آن در جهان؛

شناخت «مرزهای ناپیدا» با اکسیر ایران‌شناسی

این استاد برجسته فرهنگ و ادب فارسی در کتاب مرزهای ناپیدا به مخاطب خود می‌گوید که ایرانی در بطن یک دنیای پرشتاب و پرتبو تاب در میان دو فرهنگ سنتی و صنعتی باید چه راهی را در پیش گیرد، به چه جنبه‌های مثبت فرهنگی باید پای بند بماند و چگونه به علم و اقتصادی جهان امروز وفاداری آگاهانه داشته باشد. کتاب «مرزهای ناپیدا» خواندنی است چرا که در میانه زمانه‌ای که خود بدیخت‌پنداری و بی‌هیچ‌بودنمان ما را می‌وس کرده به مایک اکسیر خودباوری و ایران‌شناسی و وطن‌دوستی می‌دهد. آن هم نه خودباوری از جنس موشک‌پراکنی و رجزخوانی قرون وسطایی، بلکه خودباوری فرهنگی و مبتنی بر ادب و احترام به قواعد زیستن در دنیای امروز نویسنده کتاب برای فردای ایران تاریخی می‌نویسد: «هر قوم که نسالی – که ایرانی یکی از آنهاست – از آنجا که مداومت تمدنی خود را نگاه داشته، رمزی در کارش است و این، یک جوهره حیاتی است می‌توانیم آن را «قره نگهبان» یک قوم بخوانیم؛ و آن مجموع استعدادها و چاره‌گری‌هایی است که حیات ملی ملتی را از فرو افتادن باز می‌دارد با همه دوگانگی فرهنگ ایران که مانند کره ماه است، یک نیمرخ روشن دارد و یک نیمرخ تاریک، و با قبول این اصل که والاترین اندیشه‌های بشری در آن جای دارد و خرافاتی‌ترین نیز، باز هم... مهمترین عاملی که به مردمش خوشبختی و بهجت و اندوه و مصیبت هر دو را زانی ساکنان این کهنه خاک پایدار گذشته چه‌ها را در کوله خود بگذارند و حفظ کنند و چه خواست‌ها و اخلاقیات و نگرش‌هایی را باید رها کنند.

است. این ایرانی می‌تواند با یک معمار صاحب‌ذوق باشد که با اسلیمی‌های هنر اصیل ایرانی روی گچبری‌های خانه‌اش دلبری کرده است، یا یک لیدر تور ایرانگردی که مردمانی را از آن سوی دنیا به جغرافیای فرهنگ ایرانی می‌کشاند، حالا بخارا و یزد خیلی هم فرق نمی‌کند.

این گمان را از کتاب «مرزهای ناپیدا»ی محمدعلی اسلامی ندوشن یافته‌ام. استاد ندوشن در طول ۴۰ سال این کتاب را که مشتمل بر ۱۹ مقاله است نگاشته است. ۴۰ سال عمر درازی است که او روی شناخت ایران متمرکز شده است. شناختی که از گذشته تا به امروز می‌اید و برای فردا پیشنهادهایی دارد.

استاد در باره الصاق امید به بهیوداوضاع و تلاش برای آن در طول چهاردهم می‌نویسد: «طی ۴۰ سالی که گذشت، در نوشته‌هایم بر گرد این «جوهر حیاتی» تنیده‌ام. آرزو و انتظارم آن بوده است که آن را راسر سبز ببایم، و در طلب این سودا در آنچه می‌بایدم گفت دندان روی جگر نگذاردم. اگر گاه به‌گاه، می‌بایست به ابهام و اجمال و کنایه حرف بزنم، توری‌ای بوده است بر چهره سخن، تا به دست گزمه نیفتد» و در ادامه می‌نویسد: «آنچه از آن خشنودم آن است که هرگز، حتی در لحظه‌های تلخ، راجع به حقایث ایران تردید به خود ارندا دهم.»

محمدعلی اسلامی ندوشن در این کتاب به مخاطب خود می‌آموزد که برای فردای ایران، ساکنان این کهنه خاک پایدار گذشته چه‌ها را در کوله خود بگذارند و حفظ کنند و چه خواست‌ها و اخلاقیات و نگرش‌هایی را باید رها کنند.

محتوای بر بار کتاب مرزهای ناپیدا است، پارس نخستین امپراطوری جهانی، همه چیز را همگان دانند، خراسان، توس و فردوسی، جوانان، آموزش و فردا، شکسپیر و فردوسی، تزلزل اخلاقی و...

چاپ اول کتاب مرزهای ناپیدا با تیراژ ۳۳۰ نسخه در ۲۸۰ صفحه، در سال ۱۳۷۶ منتشر شد. مرزهای ناپیدا اثر محققانه استاد محمد علی اسلامی ندوشن شاعر، منتقد، نویسنده، مترجم و پژوهشگر ایرانی، برای مخاطب اهل کتاب در این آشفته‌بازار کتاب‌های انگیزشی و شبه‌روانشناسی و در میانه‌های وهوی کتاب‌های اوقات فراغتیی، حرفی دارد که هم خواندنی و هم آموختنی است. این فرصت را نباید از دست داد.

می‌گوید: این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن جایی است کاو را نام نیست. آنانکه غوغه فرهنگ و ادب ایران را دارند برای شناخت این ناپیدا که او را نام نیست، باید در هر نمود فرهنگی و تاریخی این کهن بوم هویت اصیل ایرانی را جستجو کنند تا برای فردای تاریخ جهان بی‌هیچ‌نیاشند. استاد اسلامی ندوشن در سلسله کتاب‌های مرزهای ناپیدا (۱۳۷۶)، هشدار روزگار (۱۳۸۲)، یگانگی در چندگانگی (۱۳۸۳)، ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟ (۱۳۸۴)، دیروز، امروز، فردا (۱۳۸۶) و کتاب‌ها و بی‌راه (۱۳۸۸) که همگی حاصل تأملات وی درباره ایران و نقش آن در جهان است، هشدارهایی برای فردای ایران زمین دارند که بسیاری از آن‌ها با وقوع زمان مشخص شده‌اند که چه به‌جا و چه مغتنم برای مدیران تصمیم‌ساز می‌توانست به شمار آید که متأسفانه به راحتی از آن‌ها عبور شده است.

ادبیات آرام و متین و در عین حال بیدار کننده استاد ندوشن در این کتاب که مبتنی بر شناخت جامع تحلیلی ایشان از تاریخ ایران است، برای مخاطب امروز فرصتی برای درنگ و بازیابی اعتماد به نفس و احساس مسئولیت‌پذیری فرهنگی و میهنی است. استاد اسلامی ندوشن بخشی از مقالات کتاب مرزهای ناپیدا را پیش از این در روزنامه اطلاعات انتشار داده بودند. که البته تجمیع و چیدمان مهندسی شده این مقالات به‌ترکیبی رسیده است که فصول کتابی واحد را در ذهن مخاطب متبادر می‌کند. مقالات زیر بخشی از



مهدی رزاقی طالقانی، پژوهشگر مسائل اجتماعی، می‌نویسد: استاد ندوشن طی ۴۰ سال کتاب «مرزهای ناپیدا» را که مشتمل بر ۱۹ مقاله است نگاشته است. ۴۰ سال عمر درازی است که او روی شناخت ایران متمرکز شده است. شناختی که از گذشته تا به امروز می‌اید و برای فردا پیشنهادهایی دارد. «مرز بر گهر» در شعری ایران حسین گل‌گلاب، مرز مهران و جلفا و آستارا و ما کو و بوشهر نیست، بلکه این مرز فراتر از این شهرهاست و سر حد شهرها و روستاهایی است که فرهنگ ایرانی به آنجا پای نهاده است. جایی است که انسان ایرانی صاحب فرهنگ خوداگاه یا ناخوداگاه فرهنگ غنی ایران زمین را با خود به آنجا وارد کرده است.

این ایرانی می‌تواند صاحب یک کبابی در لس آنجلس باشد که روی دیوار مغازه‌اش عکس چهل ستون را گذاشته یا یک استاد دانشگاه که کرسی زبان فارسی را در دانشگاهی به راه انداخته